

## عاملیت و ساختار از منظر جامعه‌شناسی فرایندی نوربرت الیاس

غلامرضا خدیوی\*

### چکیده

این مقاله به یکی از مباحث دیرپا در حوزه جامعه‌شناسی نظری، یعنی مباحث مطرح شده تحت عناوین مختلف عامل-ساختار<sup>۲</sup> و فرد-جامعه<sup>۳</sup> شناسنده-شناسا<sup>۴</sup> از منظر جامعه‌شناسی فرایندی نوربرت الیاس (۱۹۹۰-۱۸۹۷) می‌پردازد. ضمن اشاره به بعضی نظرات مهم در زمینه عاملیت ساختار در این مقاله بیشتر در نظرات رویکرد نسبتاً متفاوت نوربرت الیاس به این موضوع رانسان دهد.

محقق بر این باور است که الیاس چه در مقایسه با نظراتی که بر یکی از این ابعاد تاکید کرده و آنرا در شکل‌گیری واقعیت اجتماعی اصل دانسته‌اند (به طور مثال دورکیم، مارکس؛ ازیکسو و هومنز از سوی دیگر) و چه در مقایسه با نظرات تلفیقی تر که سعی در ایجاد پیوندی ارگانیک بین این دو داشته‌اند و بر حسب مورد سهمی کم یا بیش برای هر یک از این دو بعد در تحقق امر اجتماعی در نظر داشته‌اند (به طور نمونه گیدنز و بوردیو) مسیری متفاوت را می‌پیماید. الیاس می‌کوشد تا در چشم انداز جامعه‌شناسی تاریخی- فرایندی خود هر دو عامل را که به نظر وی در سایر نظریه‌ها مقولاتی ایستا تلقی شده‌اند را از ایستائی رهائی بخشیده و ماهیتی پویا و دگرگون شونده به آنها ببخشد. وی هم عاملیت را که در نظریه‌های مورد انتقاد الیاس به عنوان یک "من" باماهیتی ثابت و کاملاً مستقل و قائم به خویشتن و بعضاً مفسر و دارای یک "درون" در "برابر جهان خارج" می‌ایستد و محرک‌های محیطی را در "خود" بازتاب داده و سپس دست به کنش می‌زند<sup>۵</sup> را به موجودی تاریخی باماهیتی دگرگون شونده و پویا "انسان و شخصیت باز تاریخی" و دارای استقلال نسبی و نه مطلق تبدیل کرده و به جای "ساختارهای صلب و سرسخت" نیز پیکربندی‌های پویا<sup>۶</sup> و دائمی در حال دگرگونی را می‌نشانند. و تنها در این صورت است که به نظر وی مساله دوگانگی عامل- ساختار که ذهن جامعه‌شناسان زیادی را به شدت به خود مشغول کرده است خود به خود مرتفع گردیده و از پس غبار آن واقعیت پویا و یکپارچه و بسیط امر اجتماعی ماهیت راستین خود را می‌نمایاند.

E-Mail : Khadivi0086@mshdiau.ac.ir

\* غلامرضا خدیوی عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد

<sup>2</sup> Agency-Structure

<sup>3</sup> individum-society

<sup>4</sup> Subject -object

<sup>5</sup> Homo clausus

<sup>6</sup> Figuration

و بدین طریق است که به نظرنویسنده مقاله، الیاس نوعی الگوی مطالعه تحولات درازمدت اجتماعی را ارائه می‌کند که می‌تواند بدون توسل به دوگانه عامل - ساختار و فرد-جامعه همزمان هم در سطح کلان؛ تحولات در پدیده‌های اجتماعی پهن دامنه مانند شکل‌گیری دولت (انحصار قدرت) و انحصارات مرکزی دیگر (از جمله نظام انحصار مالیتها)، و هم در سطح خرد یعنی تحولات درسرخ‌های شخصیتی (شخصیت انسان عصر فتودالیت و شخصیت انسان عصر مدرن) راهمزمان دنبال کرده و رابطه این دورا با ژرف‌اندیشی ویژه خود نشان دهد.

واژه‌های کلیدی: عامل، ساختار؛ انسان خودبسنده (قائم به خود)؛ انسان باز<sup>۱</sup>، پیکربندی‌های پویا.

Archive of SID

---

<sup>۱</sup> "offene personlichkeit "homines aperti"

## مقدمه

یکی از مسائلی که از ابتدای پیدایش جامعه‌شناسی ذهن جامعه‌شناسان را به خود مشغول ساخته است و هنوز نیز یکی از مسائل مورد بحث در جامعه‌شناسی می‌باشد مساله چگونگی نظم اجتماعی و چگونگی شکل‌گیری و ماهیت آن است. به عبارتی ساده موضوع برسر این مساله است که چگونه مجموعه‌ای از انسانها و کنشگران متمایز و متفاوت که ظاهراً دارای خواستها و تمایلات و اهداف گوناگون می‌باشند و در جهت دستیابی به این خواستها و تمایلات و اهداف گوناگون تلاش و فعالیت میکنند؛ در عین حال وضعیتی را بوجود می‌آورند که در آن میتوان به وضوح شباهت‌های کم و بیش پایدار در الگوهای رفتاری و مناسبات اجتماعی و نیز شیوه‌های دسترسی به اهداف را (نظم اجتماعی) در میان آنها مشاهده کرد. به عبارت دیگر این نظم اجتماعی است که کنشهای فردی انسانها را شکل میدهد و یا این کنشهای انسانی است که این نظم را بوجود می‌آورد. این دو مقوله که در ادبیات جامعه‌شناسی از آنها با مفاهیم عامل و ساختار... یاد می‌شود در حقیقت به مهمترین ابعاد واقعیت اجتماعی اشاره دارند یعنی از یکسو؛ به خلاقیت‌ها و کنشهای فردی و از سوی دیگر مناسبات الگوئی شده اجتماعی که به نحوی بر این کنشها اجبار و الزاماتی را وارد میکنند اشاره دارند. چگونگی ارتباط این دو سطح و نقش و سهم هر یک از آنها در شکل‌گیری واقعیت اجتماعی از مهمترین دغدغه‌های نظریه پردازان و موضوع بحثهای زیادی بین آنها بوده است. "مساله نهائی تشخیص اهمیت نسبی عاملیت و ساختار در محیطهای گوناگون فرهنگی و تاریخی است" (ریترز ص ۷۵۴) زیرا این دو متا-مفهوم به مهمترین ابعاد واقعیت اجتماعی اشاره دارند (Sieboen p.56)

## بیان مساله

شاید بتوان گفت آگوست کنت (۱۸۵۸-۱۷۹۸) که از جامعه‌شناسی ایستائی که میبایست به ساختارهای ایستای جامعه پرداخته؛ و پویائی که میبایست "قانون" تحولات اجتماعی را دریابد؛ سخن میگفت به نوعی به همین ابعاد متفاوت واقعیت اجتماعی توجه داشت؛ زیرا بخشی از دگرگونی‌های اجتماعی انگونه که در "قانون" مراحل سه گانه مطرح میکند حاصل تلاشهای فردی برای دگرگونی وضع موجود است. در حالیکه مارکس و دورکیم تمایل به نفی عاملیت داشته و ترجیح میدادند برانگاره یک واقعیت عینی به نام نظم کلان اجتماعی تاکید کنند و بر تلاش میکردن با تعریفی که از کنش اجتماعی<sup>۱</sup> ارائه کرده بود دربرگیرنده بعد ذهنی و عینی جامعه باشد سعی کرد تعادلی را بین این دو بوجود آورد (سوبن ص ۵۷) و بر با تاکید بر عنصر معنا به عنوان امری انسانی در "کنش اجتماعی" که سنگ بنای واقعیت اجتماعی را تشکیل میدهد راه را برای حضور عامل در شکل‌گیری ابعاد کلان امر اجتماعی باز کرد. و بر کنش اجتماعی را چنین تعریف میکند ".....کنش "اجتماعی" به کنشی گفته میشود که؛ بر حسب معنائی که فاعل عمل به عمل خود نسبت میدهد، مرتبط و راجع به عمل دیگری بوده، و در فراگرد آن نیز نسبت به رفتار آن دیگری جهت‌گیری شده باشد" (W & G. §۱)

با تکامل و تطور نظریه‌های جامعه‌شناسی این بحث نیز غنای بیشتری یافته و توسط نظریه‌پردازان مختلف

<sup>۱</sup> soziales Handeln

در ابعاد مختلف روش شناختی؛ موضوعی؛ وهستی شناختی تعمیق یافته و در قالب‌های مفهومی متفاوت و بارویکردهای متفاوت مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

زوجهای مفهومی فرد- جامعه<sup>۱</sup> خرد-کلان<sup>۲</sup> عاملیت-ساختار<sup>۳</sup> جهان حیاتی<sup>۴</sup>-نظام اجتماعی<sup>۵</sup> (هابرماس) ساختمان ذهنی- وزمینه (بورديو) فرهنگ- عاملیت<sup>۶</sup> (آرچر) دوگانگی<sup>۷</sup> پدیده عاملیت- ساختار (گیدنز) بخشی از دستگاہ مفهومی مورد استفاده و متداول در این بحث میباشند. هریک از نظریه پردازان بارویکرد خاص خود به این بحث پرداخته و پاسخی متفاوتی را نیز در باب رابطه و سهم هریک از این دو در شکل گیری واقعیت اجتماعی ارائه کرده‌اند

اما به طور کلی میتوان گفت پس از یک دوره نظریات و مباحث تقابلی که نظریه پردازان هر کدام یک وجه را مورد تاکید قرار داده اند یعنی "برخی دیدگاهها و نظریات مانند اشکال مختلف پارادایم ساختار گرائی، توجه خود را معطوف به "ساختارهای اجتماعی" و اینکه این ساختارها چگونه بوجود می‌آیند، معطوف کرده اند. این توجه به این دیدگاه منتهی میشود که "افراد" صرفاً به وسیله نیروهای "بیرونی"؛ "هدایت" میشوند و گروهی دیگر مانند پارادایم های تعامل گرائی نمادین و روش شناسی قومی؛ توجه خود را به توانائی های "فعال" و "خلاق" در نزد "سوژه فردی" معطوف کرده اند. ("جیسون هیوز راب استونز ص ۲۲۰) در دوره بعدی بیشتر تلاشهایی هم گرایانه به چشم میخورد که اگرچه باز هم هریک از نظریه ها با توجه به ویژگیهای تاریخی اجتماعی زمانی خود هریک ارزیابی متفاوتی از سهم هریک از عوامل عاملیت و ساختار در تحقق امر اجتماعی داشته اند؛ اما تلاش کرده اند که به نحوی این دو قطب را با یکدیگر آشتی داده و نظریه ای تلفیقی که دربرگیرنده هر دو وجه باشد ارائه کنند. که در این جا به اختصار به بعضی از این نظریات اشاره میکنیم

### گیدنز و مساله عاملیت - ساختار؛ در نظریه ساختار بندی

نظریه ساختار بندی<sup>۸</sup> که به تعبیر جان پارکر "رخدادی تاریخی فرهنگی" در واکنش به ناتوانائی ها و "پیامدهای منفی نظریه اجتماعی" (ج. پارکر - سعیدی ۸۳ ص ۲۰) در دهه شصت بود میخواست تا از طریق مطالعه "فرایندهای زاینده ساختارها"<sup>۹</sup> مقوله نظم اجتماعی و یابه عبارت دیگر وجود ساختارها را با مساله عامل درهم آمیزد و این دو مفهوم و کرانه وجودی واقعیت اجتماعی را با یکدیگر تلفیق کند. و قدرت عامل و یا قدرت فاعلی انسان را در جامعه به کرسی بنشانند.

برای اینکار گیدنز با نفی دوگانه انگاری عاملیت و ساختار به معنائی که گوئی هریک موجود یتی مستقل و جدا از

<sup>1</sup> individum-society

<sup>2</sup> Micro-Macro

<sup>3</sup> Agency-Structure

<sup>4</sup> lebens welt

<sup>5</sup> system

<sup>6</sup> culture-agency

<sup>7</sup> duality

<sup>8</sup> Structuration

<sup>9</sup> structure producing processes

هم دارند<sup>۱</sup> از دوگانگی امر اجتماعی<sup>۲</sup> سخن می‌گفت و رابطه عاملیت و ساختار را بدینگونه میدید "کنش‌های همه ما از ویژگی‌های ساختی جوامعی که در آن پرورش یافته ایم و زندگی میکنیم تاثیر می‌پذیرند، درعین حال ما آن ویژگی‌های ساختاری را درکنش‌هایمان دوباره می‌آفرینیم (وتاحدی تغییر نیز می‌دهیم) ". (گیدنز ۱۹۸۹ ص ۴۳) همچنین وی با تاسی به نظریه زبان دوسسور و تفکیکی که وی بین زبان<sup>۳</sup>، و گفتار<sup>۴</sup> قائل می‌شود همین وضعیت را مشابه ساختارها و عامل می‌داند که "هرزبانی شامل مجموعه ای از قواعد تقریباً ثابت است که درعین اینکه برای تفکر الزام آوراست اما همزمان تنوع گسترده ای از عملیات مفهومی را ممکن می‌سازد که بدون وجود زبان این عملیات غیر ممکن بود" (Giddens 1981:171 via sibeon 2004) به همین ترتیب وی ضمن اینکه الزاماتی را که ساختارها بر فرد اعمال میکنند انکار نمیکند اما آنها را تنها فقط الزام آور نمی‌داند بلکه توانائی بخش نیز میداند (گیدنز ۱۹۸۴ به نقل از ریتزر ۷۰۵). ساختارها هیچ موجودیت مستقلی ندارند جزاینکه در طی انجام کردار یا کنش باز تولید می‌شوند؛ به عبارت دیگر ساختارها فقط به این دلیل وجوددارند که کنشگران برای دستیابی به اهداف خود آنها را به کار می‌گیرند. در مجموع میتوان گفت که همانگونه که (Stjepan G.Meštrović) اشاره می‌کند ادعای اصلی و بنیادی گیدنز درمورد رابطه ساختار و عاملیت اینست که عوامل انسانی....ساختارها را در اسلوبی توانمند سازنده به کار میگیرند " (S. G.Meštrovic 2005:32) یعنی درنهایت این انسانها هستند که با به کارگیری ساختارها در اسلوبی که بر مهارت و دانش آنها متکی است آنها را باز تولید می‌کنند؛ یعنی همان فرایندی که جان پارکر آنرا ساختار بندی به مدد آگاهان می‌نامد (ج.پارکر ترجمه سعیدی پور ص ۹۵)

### بوردیو و مساله عاملیت و ساختار

نظریه دیگری از این دست که میتوان در اینجا به اختصار بدان اشاره کرد نظریه بوردیو در باب عاملیت و ساختار است یکی از گامهای اصلی بوردیو در تدوین برنامه نظری خود مخالفت با دوگانه انگاری واقعیت اجتماعی و نفی "ضدیت بیهوده" (بوردیو به نقل از ریتزر ص ۷۲۴) میان این دو است. بوردیو تلاش میکند تا "ضدیت و تقابلی.... که پیوسته بین شیوه‌های عینی گرائی و ذهنی گرائی نظریه پردازی؛ بین ابعاد مادی و نمادی زندگی اجتماعی؛ و بین سطوح تحلیلی و تشریحی و تفسیری؛ و...خرد و کلان ترسیم شده است را" (راستونز ل. واکووانت ص ۳۲۹) از سر راه خود بردارد و بر آنها فائق آید. بوردیو در مقایسه با گیدنز هر چند بیشتر بر نقش و سهم ساختارها در شکل گیری امر اجتماعی تاکید می‌کند، اما هرگز آنها را به صورتی که بر عامل تحمیل شوند و یا آ به مثابه "شیء" آنگونه که دورکیم حکم میکرد نمی‌نگرد. بوردیو رابطه بین این دو وجه واقعیت اجتماعی را رابطه ای دیالکتیکی و دوسویه دانسته و برای تبیین نظری این واقعیت اجتماعی "فلسفه کنش" خود را در قالب چند مفهوم بنیادی از قبیل ملکات (عادت واره‌ها)؛ زمینه (حوزه میدان) و سرمایه "ارائه می‌کند که "ستون فقرات آن رابطه دوسویه (تاکید از نویسنده مقاله) بین ساختارهای عینی و ساختارهای ذهنی شده است" (بوردیو ترجمه مردیها ۱۳۸۱ ص ۲۱) که در آن ساختارهای ذهنی

<sup>1</sup> Dualism

<sup>2</sup> Duality

<sup>3</sup> language

<sup>4</sup> parole

<sup>5</sup> Habitus

متناظر با وجه عاملیت و ساختارهای عینی متناظر با وجه ساختار است. ملکات ذهنی (عادت واره ها) که درحقیقت تاریخ "جسمانی شده" است که انسانها؛ عاملین؛ از طریق آن جهان اطراف خود را ادراک و دریافت کرده و دست به عمل میزنند و ساختارهای عینی "تاریخ شیئیت یافته" است (بوردیو به نقل از شویره ۱۳۸۵ ص ۵۵) که زمینه یا میدان عمل را شکل میدهند. این میدان شبکه "ساختمندی از جایگاههاست؛ میدان قدرتی است که تصمیمات مشخصی را بر کسانی که وارد این شبکه میشوند تحمیل میکند" (راب استونز؛ ل. واکووانترجمه میردامادی ۱۳۸۵ ص ۳۳۶) برای موفقیت در این زمینه و میدان ها نیاز به "سرمایه" از نوع همان زمینه است (سرمایه فرهنگی؛ اقتصادی؛ اجتماعی؛ نمادین). حال این ساختارها هستند که از طریق توزیع قدرت به عامل ها قدرت عاملیت به آنها میبخشند. عامل ها نیز به عنوان؛ "وارثان این نظم توزیعی قدرت خود را به کار میگیرند تا از داشته های خود دفاع کنند و یا آنرا افزایش دهند" به این دلیل یعنی "ضرورت ذاتی زندگی جمعی..... و پیگیری شهودات حس عملی که نتیجه وابستگی دائم به شرائطی است که ایشان در بند آن گرفتار آمده اند" (بوردیو به نقل از جان پارکر ترجمه سعیدی پور ۱۳۸۵ ص ۸۶) در حقیقت "همان کاری را میکنند که باید انجام شود" و به تعبیری دیگر ساختارها را باز تولید می کنند. هر چند که "دوام ساختارهای تاریخی در برابر به کارگیری خلاق عوامل"؛ که برای دستیابی به خواسته های خود و براساس منطق عمل آنها را ناگزیری به کار میگیرند" آسیب پذیر میباشند". باین بیان بوردیو هر چند به قابلیت تغییر ساختارها اشاره دارد اما از سوی دیگر با بیان اینکه بازتولید ساختارهای سرسخت توسط عامل هر چند به صورت تحمیلی نبوده و از مسیر ذهنیت عامل تحقق مییابد. چه در قالب مواردی که کاملاً شخصی و فردی، مانند ذائقه ها و سلیقه ها که به عنوان برچسب و عامل تشخیص اجتماعی عمل می کنند؛ و چه از طریق توانمندی عاملین بر حسب چگونگی توزیع قدرتی که ساختارها در میان آنها توزیع میکنند و چه از طریق ملکات ذهنی (عادت واره ها) که در حقیقت تاریخ تجسم یافته هستند. در نهایت قدرت عاملین را در درگونی ساختارها کمتر از گیدنز ارزیابی میکند و این توانائی مخصوصاً با توجه به قدرتهای کترلی روزافزون که بسیار فراتر از آنی است که جورج اورول تصور میکرد و نیز محدودیت دانش کنشگران در عین انفجار اطلاعات و نیز با توجه به قدرت ساختارهای توزیع کننده قدرت؛ شاید وافع بینانه تر از رویکرد گیدنز باشد هر چند که "دیدگاه گیدنز از عاملیت آنقدر زیباست" که به نظر میرسد نقد آن مهربانانه نیست (G.Meštrović ۲۰۰۵:23).

### تفسیر گرائی بلومر

برای اینکه به یکی دیگر از این نظریات که بیشتر رویکردی عاملی دارد و یا به تعبیر ریتزر در زمره نظریه های مبتنی بر انگاره تعریف اجتماعی است اشاره کنیم (ریتزر ص ۶۳۴) به نظریه کنش متقبل نمادین به روایت بلومر میپردازیم. در این دیدگاه عمدتاً تاکید بر عاملیت است ضمن آنکه این حرف به هیچ وجه بدان معنا نیست که ابعاد کلان واقعیت اجتماعی در این نظریه نادیده گرفته میشود برای تفسیر گرایان به طور عام و برای بلومر به طور خاص عامل یا انسان کنشگر موجودی است کنشگر؛ مفسر، که اعیان و اشیا جهان را بر حسب معنائی که برای وی دارند شناسائی و با تفسیر آنها به سوی آنها کنش می کند (بلومر ۱۹۶۹ ص ۷۴ ترجمه تنهایی) و این موجود دارای یک "خود" است که می تواند با آن اندر کنش نماید و از طریق این کنش با خود؛ دنیائی را که با آن روبروست به منظور انجام کنش تفسیر

نماید (بلومر ماخذ فوق ص ۸۹) آنگاه در سایه چنین تفسیری به کنش میپردازد "اوبه جای آنکه به عواملی که بر او و یادروا تاثیر میگذارند پاسخی ساده ارائه کند؛ میبایست کنش خود را بسازد و آنرا رهبری کند. آدمی ممکن است تیره روزانه عمل کند اما به هر حال ناگزیر از ساخت کنش است" (بلومر ماخذ. فوق ص ۹۰) بدین ترتیب این خود به عنوان موجودی مستقل در برابر جهان ایستاده و بر حسب تفسیری که از اشیا و پدیده های اطراف خود دارد کنش خود را سازمان دهی میکند<sup>۱</sup> این کنشها "بر مبنای تفسیر آنچه که در میدان عمل رخ میدهد تنظیم میشوند" (بلومر م. فوق ص ۹۲) ضمن اینکه بلومر ابعاد کلان اجتماع را نیز در نظر داشته و چگونگی شکل گیری آنها را از طریق جهت گیری متقابل کنشهای فردی و درهم تنیدگی و تبدیل آنها به کنش مشترک<sup>۲</sup> توضیح میدهد این "کنشهای مشترک" شبکه های بزرگ و پیچیده اجتماعی را تشکیل می دهند که همان نهادها و شبکه های پایدار اجتماعی اند که به عنوان ساختارها مورد توجه جامعه شناسان قرار می گیرند (بلومر ه. ماخذ ص ۹۷) اما این شبکه های درهم پیچیده یا کنشهای مشترک فاقد استقلال موجودیتی بوده و "لزوما از کنشهای پیشین افراد سرچشمه گرفته اند" (بلومر همان ماخذ ص ۹۶).

### الیاس و نقد جامعه شناسی معاصر

اکنون و پس از این مرور کوتاه در مورد موضوع عاملیت و ساختار به منظور ایجاد فضای کلی بحث می خواهیم به رویکرد الیاس به این موضوع بپردازیم. اما لازم است به یکی دو نکته قبل از ورود به بحث اشاره شود. اول این که الیاس این رویکرد خود را در شکل اولیه آن و با ماهیتی متفاوت بسیار زودتر از صاحب نظران متاخری که در اینجا بدانها اشاره شد (بورديو، گیدنز، بلومر) مطرح می کند وی اولین بار در ۱۹۳۶ در مقدمه اثر عظیم خود "درباب فرایند تمدن" این رویکرد را در شکل اولیه آن مطرح و بعدها آنرا تئوچ می کند. این اثر در ۱۹۳۹ منتشر می شود نکته دوم اینکه در اینجا به منظور ارائه طرحی قابل قبول از نظریه الیاس با توجه به مهجوریت وی در جامعه شناسی ایران در مقایسه با بسیاری از صاحب نظران دیگر کلاسیک جامعه شناسی که بسیاری از آثار آنها به فارسی ترجمه شده است؛ لازم بود که بیشتر بر تفاوت های الیاس با دیگر صاحب نظران تاکید شود تا شباهتها. ابتدا لازم است اشاره ای به چهارچوب اصلی نقد الیاس به بینشهای متداول جامعه شناسی معاصر وی داشته. و مخصوصا به نقدی در مورد تصور جامعه شناسان از مقوله عاملیت و ساختار بپردازم. الیاس نقدهای بنیادینی به جامعه شناسی و سایر علوم انسانی دوره خود و حتی فلسفه و انسان شناسی وارد میکند و به همین لحاظ میتوان گفت الیاس در زمان خود و مخصوصا در اوائل کار خود کمتر مورد اقبال هم عصران خود قرار می گیرد و بیشتر یک<sup>۳</sup> است. وی اثر عظیم خود "درباب فرایند تمدن"<sup>۴</sup> را اولین بار در ۱۹۳۶ مینویسد (تاریخی که الیاس در پایان مقدمه چاپ نخست کتاب میزند) اما اوج مطالعات در مورد الیاس و الیاس شناسی در دهه ۸۰ میلادی شکل میگیرد (تراپیل ۲۰۰۸ ص ۱۳). الیاس همانگونه که اشاره شد به جای آنکه نظریه جدیدی به نظریات موجود و متداول جامعه شناسی عصر خود اضافه کند کار خود را با رویکردی انتقادی نسبت به اصلی ترین پارادایم های جامعه

<sup>1</sup> Act construction

<sup>2</sup> joint Action

<sup>3</sup> out sider

<sup>4</sup> ueber den Process der zivilisation

شناسی زمان خود آغاز میکند. و آنرا بر سه محور اصلی نه تنها در حوزه جامعه شناسی بلکه به کل حوزه مطالعات فلسفی و علوم انسانی جامعه شناسی و روانشناسی و فلسفه تسری میدهد. این سه محور یکی در سطح روش شناختی است یعنی نقد "روش شناسی فردگرایانه" متداول در زمان وی در عرصه های علوم انسانی و دوم نقد پارادایم سیستم (نظام) در مطالعه جامعه و تلقی جامعه به عنوان یک نظام یا سیستم با تعادل پایدار آنگونه که مخصوصاً در آثار پارسنزه چشم می خورد؛ و سومین پارادایم مورد انتقاد الیاس واحد تحلیل در مطالعات جامعه شناختی دوران وی است. یعنی مطالعات کوتاه و حداکثر میان مدت و پرداختن به وضع موجود جوامع به نحوی که گوئی سازوکارهای جامعه همیشه به همین نحو بوده و در نتیجه مغفول ماندن تاریخی بودن ماهیت امر اجتماعی. به نظر وی مطالعات تاریخی دراز مدت پس از یک دوره اوج گیری اولیه و آمیختگی آنها با انگاره های ایدئولوژیک بعدها به همین اتهام کنار گذاشته شدند که به نظر الیاس این کار نوعی دور انداختن نوزاد با قنداق بود (به جای عوض کردن قنداق) (الیاس مقدمه چاپ دوم ص ۲۴ پاراگراف ۵).

الیاس در برابر این پارادایم ها؛ سه پارادایم متقابل را پیشنهاد می کند که به نظری بر مهم ترین ابعاد واقعیت همزیستی انسانها با یکدیگر تاکید دارد.

۱- ویژگی اول ارتباط و وابستگی (عدم استقلال) متقابل کنشگران اجتماعی به لحاظ قدرت به یکدیگر است. به نظر الیاس این رویکرد قادر خواهد بود مشکل گسست عامل - ساختار را که "من" قائم به خویش را؛ که تصویر جاری در نظریه اکثر جامعه شناسان هم عصر وی میباشد؛ در برابر "جامعه" قرار میدهد و به نظر وی متفکرین مختلف هیچیک قادر به ارائه راه حل قابل قبولی برای تبیین رابطه بین این دو نبوده اند؛ حل کند. که این مقاله نیز بیشتر به همین بحث می پردازد.

۲- ویژگی مرتبط بودن متقابل فرایندهای تطور و دگرگونی در سطح کلان اجتماعی از یکسو و فرایندهای مربوط به تطور و دگرگونی در ساختارهای مربوط به سوانق و وضعیت عواطف و هیجانات فرد انسانی در سطح روانشناختی

۳- پویائی و دگرگونی مدام کلیت واقعیت اجتماعی در طی زمان (راندل ۲۰۰۵ ص ۱۳). یا همان پیکربندی های پویا که در اینجا همانگونه که اشاره شد به مقوله اول که بستر نقد الیاس بر مقوله عاملیت - ساختار و مبنای دیدگاه وی در این زمینه میباشد می پردازیم.

### نقد الیاس بر عاملیت

الیاس قبل از هر چیز مخالف دریافت دوگانه از ماهیت امر اجتماعی است و آنرا امری غیر ضروری میداند. "برای غلبه بر این معضل و شکستن بن بستی که جامعه شناسی و علوم انسانی به طور کلی گرفتاران هستند گریزی نیست جز اینکه عدم کفایت هر دو نظر؛ یعنی تصویریک فرد انسانی خارج از جامعه و جامعه ای خارج و فراتر از افراد را به صراحت و آشکارا اعلام کرد" (الیاس: فرایند تمدن؛ مقدمه)

اما آنچه که رویکرد الیاس را به مساله عاملیت - ساختار از سایر رویکردها ئی که قبلا به بعضی از آنها اشاره شد؛ متمایز میسازد؛ ماهیت جامعه شناسی فرایندی<sup>۱</sup> و یا جامعه شناسی پیکربندی<sup>۲</sup> وی است.

<sup>۱</sup> Process sociology

<sup>۲</sup> figurational sociology



با کمی تساهل و بسیار خلاصه میتوان گفت؛ در بسیاری از این نظرات مورد انتقاد الیاس کم و بیش این تصور وجود دارد که ظاهراً موجودیت های متفاوتی به نام عامل؛ کنشگر؛ و یا خود؛ از یکسو؛ و ساختار و یا کلیتهای کلانی به نام ساختار؛ نظام؛ الگوها از سوی دیگر وجود دارند که در تعامل بایکدیگر بوده و هر نظریه میکوشد سهم و اهمیت هر یک از این دو و یا ماهیت رابطه بین این دو را در شکل گیری امر اجتماعی تبیین کند. چه برای نظریه هائی مانند نظریه مارکس و دورکیم که بر ساختارها تاکید داشته و چه برای نظریه هائی مانند نظریه کنش متقابل نمادین که بر یک عامل یا کنشگر مستقل؛ مفسر و فعال که در برابر "جامعه" دست به کنش میزند کم و بیش این امر صادق است. در این نظریه ها به نحوی از موجودیتهائی سخن گفته میشود که انگار هر یک به طور واقعی و مستقل وجود داشته و در

تاثیر و تاثر متقابل بایکدیگر قرار دارند. این موجودیت ها به نوعی پیش فرض تبدیل شده و مساله فقط بر سر سهم یا نقش هر یک از این دو در شکل گیری واقعیت اجتماعی است "بنابراین دیگر بحث بر سر این نیست که آیا ساختار و عامل بودن بهم مربوطند یا نه؛ بلکه بحث درباره ماهیت آن ربط و نسبت است" (جان پارکر ۱۳۸۳ ص ۲۶)

"مساله نهائی تشخیص اهمیت نسبی عاملیت و ساختار در محیطهای گوناگون فرهنگی و تاریخی است" (ریترز ۷۵۴)

همانگونه که گفته شد الیاس به این پیش فرض اعتراض اساسی دارد و بجای بررسی رابطه بین این دو و تعیین سهم هر یک در تحقق امر اجتماعی ابتدا به نقد تصویری که در میان جامعه شناسان از این مفاهیم وجود دارد میپردازد و بارویکردی از جامعه شناسی دانش نشان میدهد که این انگاره ها از عاملیت و ساختار در میان جامعه شناسان کم و بیش نفوذ و بازتاب انگاره های ایدئولوژیک لیبرالیستی-ملیت گرایانه (ناسیونالیستی) است.

به طور مثال وی تاکید بر مفهوم ساختار را نتیجه تحولات و دگرگونی های تدریجی شکل گرفته در جوامع اروپائی و از جمله شکل گیری مفهوم ملت<sup>۱</sup> و تاکید بر ضرورت حفظ این کلیتها به لحاظ تاریخی دانسته و به نظر وی این امر باعث شده است که این متفکران را به سمت مفاهیم و مقولاتی مانند ساختار و نظم سوق داده به نحوی که دگرگونی در نظام اجتماعی را امری عارضی دانسته و ماهیت "جامعه" را امری ایستا تلقی کنند (ن.ک. نقد الیاس برپارسنزدر مقدمه فرایند)

وی در برابر این مفاهیم که در میان جامعه شناسان به موجودیت هائی با ماهیتی ایستا اطلاق میشود یعنی در برابر مفاهیم عامل-ساختار و سایر روایت های مختلف این مفاهیم؛ مخصوصاً در برابر مفهوم متداول عامل (و دیگر روایت های آن که الیاس از آن با مفهوم کلی (Homo clausus) یعنی انسان خوبسندیده یا قائم به خود؛ از آن یاد میکند؛ "انسان باز"<sup>۲</sup> و "پیکربندی" (figuration) را قرار میدهد که به ماهیت هائی اطلاق میشوند که ذاتاً تاریخی بوده و در طی تحولات تاریخی شکل گرفته اند و در زمانی که این نظریه پردازان نظریات خود را ارائه کرده اند موجودیت حال این واقعیت ها به نظر این نظریه پردازان به عنوان ماهیت حقیقی آنها و واقعیت های پایدار و ایستا تلقی شده است.

یعنی همان انسان کنشگر؛ فعال و مفسری به طور مثال آنچه که در میان نظریه پردازان به معروف است که در برابر جهان خارج ایستاده و تحریکات محیطی را در خود "بازتاب" میدهد و یا بازاندیشی میکند و پس از تفسیر دست به کنش در برابر این جهان میزند؛ یعنی همان موجودی که

<sup>1</sup> nation

<sup>2</sup> offene "Homines Aperti" Personlichkeit

الیاس آنرا (Homo clauses) "انسان در خود؛ انسان خودبسنده و قائم به خود" معرفی میکند؛ به نظر وی، بدانگونه که بعداً بدان خواهیم پرداخت، انسان "بالذاته" نبوده بلکه موجودی است تاریخی که محصول فرایندی تاریخی بوده و در مرحله ای خاص متولد شده است. به طور کلی برای الیاس همه آنچه که در سایر نظریه ها به عنوان عامل و یا ساختار و در روایتهای مختلف آنها شناخته میشوند؛ هر دو، جلوه های مختلف موجودیت تاریخی و دگرگون شونده واحدی هستند به نام واقعیت اجتماعی و نه موجودیتهای مستقل و متفاوت؛ به نحوی که حداکثر میتوان از یک پیوستار سخن گفت به نحوی که این دو مقوله در دو انتهای آن قرار دارند. الیاس برای نقد این گونه نظرات و تأیید ادعای خود نقد را از سطح اجتماعی یا کنش، آنگونه که در سایر نظریه ها معمول است، آغاز نمیکند؛ بلکه نقد خود را از سطح معرفت شناسی در باب ماهیت فرد انسانی (چه به عنوان کنشگر<sup>۱</sup> و چه به عنوان شناسنده آغاز می کند. وی با نقد نظریات فلاسفه ای مانند دکارت، لایپ نیتس، کانت و نیز فلسفه های وجودی در باب ماهیت انسان مدعی است که تصویری که درباره ماهیت انسان در این فلسفه ها وجود دارد همان تصویری است که بعدها دستمایه نظریه پردازان عاملیت و ساختار گردیده. یعنی همان تصور (Homo clauses) "انسان خود بسنده و قائم به خویش" که در حقیقت انسانی تاریخی و متعلق به دوره ای خاص است و نه انسان ماهوی و بالذات. و لذا این تصور نمیتواند به عنوان مبنائی برای شناخت کنشهای انسانی که مبتنی بر واقعیت وجودی وی باشد، قرار گیرد. برای توضیح بیشتر لازم است بدانیم منظور الیاس از (Homo Clausus) یا همان انسان خودبسنده و قائم به

خویشتن که پیش فرض بسیاری از نظریه های جامعه شناسی بوده به شدت مورد انتقاد وی میباشد چیست؟

منظور از (Homo Clausus) به طور ساده انسان خودبسنده و مستقل و خودمختاری است که در برابر جهان "خارج" ایستاده و آنرا با "درون" خود درک و دریافت میکند و کنشهای خود را بر مبنای این درک و دریافت "درونی" و یا تفسیر آن ساماندهی میکند. این انسان دارای یک "خود" و یا "درون" است که وی را از جهان خارج مجزا و متمایز میسازد. این انسان در حقیقت همان الگوی عمومی تجربه شخصی از "من" و "خود" است که در فردگرایی غربی مذهب مختار بوده و سنخ متداول است. از آنجا که شبکه بسیار درهم تنیده و گسترده مناسبات و ارتباطات اجتماعی در جوامع جدید برای فردی که در این جامعه میزید غیر قابل رویت است وی وابستگی خود را به این شبکه به سختی درک و دریافت میکند لذا گاهی اوقات نسبت به این جهان پیرامون خود احساس "از خود بیگانگی" میکند. امری که مخصوصاً در فلسفه های جدید به عنوان امری وجودی برای انسان تلقی شده است؛ و مارکس خیلی قبل تر آنرا چاووشی کرده بود.

علیرغم همه بداهتی که این تصور از انسان چه در نقش عامل و کنشگر در برابر جامعه و چه در نقش "ذهن" یا "شناساگر" در برابر جهان آفاقی دارد و در نظریه های جامعه شناسی نیز ریشه دوانده است؛ و این بداهت که شاید بیشتر معلول یک همزمانی تصادفی است (همزمانی واقعیت تاریخی انسان معاصر غربی و تصویر آن در اذهان)؛ به نظر الیاس تصویر غیر واقعی از فرد؛ ریشه اصلی معضل عامل - ساختار و روایتهای مختلف آن است و همین امر است که باعث شده است که هیچکس این پیش فرض را مورد نقد و بررسی قرار ندهد.

<sup>1</sup> Actor  
<sup>2</sup> Subject

وی ضمن تاکید بر بدهت ظاهری این الگوی تجربه از خویشتن؛ این سوال رامطرح میکند که "آیا این امر قابل توجیه است که بتوان مرزبندی دقیق بین "درون" انسانی و "جهان خارج" وی را که در تجربه از خویشتن اغلب به عنوان امری بدیهی مینماید؛ و علاوه بر آن درسنت فکری و کلامی اروپاریشه های عمیق دارد را بدون یک بررسی انتقادی ونظام مند از منظر مقبولیت و تناسب آن بادیگر نظریه های علم و شناخت فلسفی وهمچنین نظریه های جامعه شناسی وسایر نظریه های علوم انسانی به عنوان امری بدیهی وبدون نیاز به توضیح بیشتر آنرا مفروض داشت(الیاس مقدمه جلد اول فرایند ص LIV)

پس از طرح این مساله و در حقیقت توصیف این انسان حال سوالی که الیاس مطرح میکند اینست که اگر چنین موجودی وجود دارد؛ که دارای درونی مستقل از بیرون بوده و د خود محصور میباشد دیواره هائی که این "درون" را از "بیرون" جدا میکند کدامند و اساسا این "حصار" و "محصور شده" در درون آن کدامند؟ (الیاس مقدمه جلد اول ص LIV)

الیاس در پاسخ به این سوال به عبارتی از گوته اشاره میکند که گفته است "طبیعت هیچ پوسته ومغزی ندارد؛ ونه هیچ درون و بیرونی" و الیاس همین وضعیت را برای برای انسان نیز صادق میداند. هیچ "درون" و یا "خود" اسرار آمیزی برای انسان نیز وجود ندارد (الیاس مقدمه جلد اول ص LXIV)

بعدا به توضیح الیاس در مورد این تصویر و مساله "درون" و "بیرون" خواهیم پرداخت. اما نخست آنچه که برای الیاس مهم جلوه میکند خواستگاه ومنشأ اجتماعی این تصور درباره انسان و تسری آن به نظریه های جامعه شناسی است. پاسخ الیاس به این سوال پاسخی است که نگاه ژرف اندیش وتاریخی الیاس را برای خواننده عیان ساخته و وی را به سطحی عمیقتر از تحلیل تاریخی با خود همراه میکند.

الیاس این تصویر از انسان را حاصل تجربیات انسان مدرن اروپائی از خویشتن میداند "مثالهای ارائه شده کافی است تانسان دهنده که در جوامع اروپائی عصر جدید این دریافت وباور تاچه حد بدیهی ومقاوم وسرسخت است. ظاهرا "من" انها و "خویشتن واقعی" آنها چیزی در "درون" است که از همه انسانها واشیای دیگر در "خارج" متمایز ومنفک میباشد. (الیاس مقدمه جلد اول ص LVI) وی این تجربه را متناظر با تجربه (هرچند ظاهر بدیهی اما غیر واقعی) تصویر زمین- مرکزی از جهان میداند که مدتهای طولانی باوری بدیهی برای انسانها بود. انسانی که هر روز "میبیند" که خورشید از شرق طلوع میکند و در غرب غروب میکند؛ در نتیجه خود را وزمینی را که روی آن زندگی میکند به گونه ای ارتجالی به عنوان مرکز زمین تلقی میکند.

اما برای پاسخ دقیقتر به این سوال که چه چیز این تجربه وتصور "درون" و "بیرون" را برای انسان مدرن رقم میزند؟ الیاس به سطح دیگر تحلیل تاریخی و رویکرد جامعه شناسی فرایندی<sup>1</sup> خود اشاره میکند وجواب را در آن سطح جستجو میکند یعنی همان سطحی که در سایر نظریه ها از آن به عنوان سطح کلان و یا ساختار (در برابر عاملیت) یاد میشود.

به نظر الیاس فرایندی که حدودا از ده قرن پیش در ادامه تحولات ودگرگونی زندگی جمعی در اروپا شکل گرفته و تحولات بسیاری را پشت سر گذارده است وهمچنان در پویش است؛ فرایندی است که وی آنرا "فرایند تمدن" می نامد وبا دقت و وسواس آنرا توصیف میکند تا از خلط نظریه خود با بسیاری از ایدئولوژیها وشبه تئوریها جلوگیری کند.

<sup>1</sup> process sociology

حال یکی از پیامدهای مهم این فرایند کلان در سطح خرد دگرگونی و تغییرات بنیادینی است که در موجودیت "فرد" عامل و کنشگر رخ داده است. و آن گذراز جبرهای بیرونی اجتماعی به جبرها و الزامات "درونی" است. این عبارت عنوان یکی از بخشهای کتاب "درباره فرایند" است "Der Gesellschaftliche Zwang zum selbst Zwang" (الیاس فرایند تمدن ص ۳۱۲ جلد دوم متن اصلی)

یعنی در طی "فرایند تمدن" انسانهایی که در این جوامع زندگی میکنند به دلیل همان شرایط و دگرگونی های تاریخی دائم (که این عوامل را الیاس در جای خود به دقت توضیح میدهد) به مرور ناگزیر به کنترل عواطف و هیجانات خود گردیده و همچنین به دلیل گسترش وابستگی های اجتماعی و در همتندگی بیشتر این روابط ملزم به مهار رفتارهای نشات گرفته از هیجانات و عواطف آنی خود گردیده و ناگزیر به خویشتنداری و دوراندیشی و کنترل رفتار های خود در راستای اهداف و مقاصد آینده خود میگردند. حاصل این فرایند دگرگونی و تحول که طی قرنها به طول میانجامد خلق انسانی جدید است. این انسان موجودی است که دیگر به جوشهای عاطفی و هیجانات خود به صورتی خودجوش و ارتجالی و آنی پاسخ نمیدهد (انگونه که برای یک شوالیه یا جنگجوی قرون وسطائی کاملاً معمول و متداول بود). این خودکنترلی در طی دوره ای طولانی و از طریق نوعی تکامل یا تطور روانی (در برابر تکامل و تطوریستی) به نوعی مکانیسم خودکار در فرد انسانی تبدیل میشود که با شدت تمام عواطف و هیجانات آنی فرد را کنترل و آنها را در راستای مقاصد و اهداف آینده فرد به حرکت در میآورد.

حال متفکرین و از جمله نظریه پردازان جامعه شناسی که اتفاقاً پس از تولد این انسان نظریه های خود را ارائه میکنند در این دوره آنرا به عنوان موجودیتی فی نفسه؛ ایستا و مستقل تلقی کرده و آنرا به عنوان یک پیشفرض و به عنوان همان عامل یا کنشگر در سطح کنش و به عنوان شناساگر در سطح شناختی معرفی میکنند که به صورت مستقل در برابر جهان ایستاده و در مقابل آن کنش خود را میسازد (بلومر ماخذ فوق).

به عبارت دیگر آنچه که در اینجا اتفاق میافتد اینست که موجودیتی تاریخی که اکنون و اینجا حضور دارد و در روند تطور تاریخی شکل گرفته؛ به عنوان انسان به ما هو انسان و موجودیتی قائم به ذات که گوئی همیشه وجود داشته تلقی میگردد. انسان ثابت و ایستائی که در مثالی که الیاس در ارتباط با نقد پارسنز به کار میبرد مانند بازیگری است که در شرایط مختلف تاریخی اجتماعی با ورقهای متفاوت بازی های متفاوتی را ارائه میکند و نه اینکه خود بازیگر در روند بازی تغییر کند (ن.ک. به نقد الیاس بر پارسنز: مقدمه جلد اول ص XX).

"این نوع خودکنترلی فردی و خودکار که از طریق همزیستی انسانها با یکدیگر بوجود آمده بود به عنوان "تفکر عقلانی" و یا "وجدان اخلاقی" در قالبی مستحکم تر و پایدارتر از همیشه به عنوان حائلی بین تکانها و محرکهای احساسی - سائقی از یکسو و پیکره فیزیکی انسان از سوی دیگر قرار گرفتند و با قوت مانع آن شدند که این محرکها؛ بتوانند بدون اجازه این دستگاههای کنترل کننده، کنشها و رفتارهای انسانیراهدایت کنند." (الیاس مقدمه ص LXI).

الیاس در مثال معروف و رفت و آمد بارابه واسب در جاده های روستائی قرون وسطی و مقایسه آن با رانندگی در یک خیابان شلوغ در یک شهر صنعتی تفاوت این دو انسان را به لحاظ وضعیت عاطفی هیجانی؛ و سازمان دهی و مدیریت عاطفی روانی فرد در دو جامعه متفاوت به خوبی نشان میدهد. در حالیکه زندگی در جاده های جامعه قرون وسطائی آمادگی دائم برای مبارزه و سرشار بودن از شور و هیجان به منظور آمادگی برای دفاع از زندگی و مایملک

خود در برابر حملات هر لحظه فیزیکی سارقان یا حیوانات وحشی و یا ماموران دولتی در جاده های جنگلی و بیابان ها را که هر لحظه ممکن است اتفاق بیافتد؛ را از فرد طلب میکند؛ در شبکه متراکم و پیچیده عبور مرور شهری این نوع تهدیدات و خطرات به حداقل رسیده و در اینجا زمانی فاجعه به وقوع می پیوندد که یک فرد کنترل بر خویش را از دست داده و گرفتار احساسات خود گردیده و بخواهد مسیر خود را با شور و هیجان از میان وسائط نقلیه دیگری که توسط فرمانهای مبتنی بر سیستمهای غیر شخصی هدایت میشوند؛ باز کند (فرایند تمدن جلد دوم ص ۳۱۸). همان امری که به نظر نویسنده این سطور یکی از مهمترین عواملی است که دائما در جاده های و خیابانهای جوامعی مانند ایران دست اندر کار بوده و سالیانه هزاران کشته بر جای میگذارد (

بنابراین یک سویه و قطب دوگانه عاملیت - ساختار از موجودی ایستا و خودمختار و متمایز از جهان اطراف به موجودیتی سیال و نسبتا مستقل و (نه مطلقا مستقل) و وابسته به محیط اطراف نه تنها در انتخابها و تصمیمات بلکه در موجودیت و هستی خود تبدیل میشود (تاکید از نویسنده). این انسان که الیاس آنرا به جای انسان خودبسنده (خودبنیاد و محصور در خویش) (Homo Clausus) معرفی میکند "انسان باز"؛ یعنی موجودیتی سیال و تاریخی است. "در اینجا به جای تصویری از انسان به عنوان یک "شخصیت بسته" - که با وجود معنای ضمنی دیگری که از آن استفاده میشود برای بیان تصویر مورد نظر بسیار گویاست - تصویر جدیدی از انسان جایگزین آن میشود که انسان را به عنوان موجودی با "شخصیت باز" معرفی میکند که در ارتباط با دیگر انسانها؛ به میزانی کم و بیش دارای استقلال و خود مختاری نسبی بوده اما هرگز به طور مطلق و کلی مستقل و مختار نیست؛ و عملا نیز از آغاز زندگی متاثر از دیگر انسانها و نیازمند به آنها بوده و وابسته به آنهاست" (الیاس ماخذ فوق LXVII)

حال همین شبکه ارتباطات و وابستگی های متقابل که انسان از بدو تولد درگیر در آنهاست برای الیاس سویه "کلان" واقعیت اجتماعی را شکل میدهند. بدین ترتیب الیاس در تحلیلی پویا از سطح "خرد" اجتماعی به طور بلاواسطه و در یک پیوستگی به سطح "کلان" آن میرسد. زیرا همین شبکه ای که انسانها در همزیستی با یکدیگر درگیر آن هستند همان "شبکه نیاز متقابل انسانها به یکدیگر و نیز وابستگی متقابل آنان به یکدیگر و همان امری است که انسانها را به یکدیگر ربط میدهد. این شبکه ها هسته اصلی آن چیزی هستند که ما آنرا پیکربندی مینامیم. پیکربندی از انسانهایی مرتبط و وابسته به یکدیگر" (الیاس مقدمه ص LXVII)

از آنجا که یکی از ویژگیهای نظری الیاس تاریخی بودن میباشد و به نظر وی ماهیت امر اجتماعی یعنی؛ انسان در زندگی اجتماعی، که موضوع مورد مطالعه وی میباشد فقط زمان به درستی توسط مفاهیم نظری قابل بازسازی خواهد بود که گریبان این نظریه ها از دست مفاهیم ایستا آزاد گردد " این واقعیت که در نظریه الیاس انسان و جامعه به طور دائم دستخوش فرایند تغییر و دگرگونی هستند انعکاس خود را در نظریه الیاس تا سطح دستگاه مفهومی وی نشان می دهد. وی هر مفهومی را چندین بار زیر و رو میکند تا درخور بودن آن برای آنچه که وی میخواهد بگوید؛ که آنها نیز همیشه موقتی است؛ برای وی آشکار شود" (آ. تراپیل ۲۰۰۸ ص ۴۳) (ترجمه از آلمانی توسط نگارنده)

نقد الیاس بر "ساختار" و جایگزینی آن با پیکربندی های پویا همانگونه که اشاره شد الیاس برای اشاره به سطح کلان اجتماعی یعنی آنچه که دیگران از آن با مفاهیمی مانند

<sup>1</sup> offene Personlichkeit

ساختار "ویا" "نظم" و "یا" واقعیتی سرسخت<sup>1</sup> که در برابر عامل قرارداد (بلومر) و غیره یاد کرده اند بازهم از مفهومی تاریخی و پویا به نام پیکربندی نام می‌برد.

پیکربندی‌ها چیزی جز شبکه مناسبات انسانی با یکدیگر نیستند. اما آنچه که الیاس بر آن تأکید دارد اینست که شبکه ارتباطی که وی از آن سخن می‌گوید فقط در صورتی می‌تواند وجود داشته باشد که تصور انسان مجزا و متمایز از جامعه را رها کرده و همان عامل یا من انسانی "باز" و با استقلال و خودمختاری نسبی نسبت به دیگری‌های اجتماعی؛ و نیز قابلیت دگرگون‌شوندگی این موجود؛ حداقل در بنیادهای روانی عاطفی را؛ مبنای تحلیل قرار دهیم. این همان گره اصلی عاملیت - ساختار است. یعنی چگونگی رسیدن از عامل به ساختار که نظریه پردازان دیگر تلاش کرده اند تا تلفیقی از این دو وجود آورند که به نظر الیاس این تلاشها به نتیجه نرسیده است زیرا به نظر وی "تا زمانیکه مفهوم فرد به تجربه ای از خویشتن وابسته است که "من" را در یک محفظه در بسته تصور می‌کند، نمی‌توان تحت عنوان "جامعه" چیزی غیر از انبوهی از جوهر (موند) های بدون روزن را تصور کرد. در این صورت مفاهیمی مانند "ساختار اجتماعی" و "یا" فرایندهای جامعه‌ی "و یا" تکامل اجتماعی" می‌توانند حداکثر به عنوان محصولات تصنعی ذهن جامعه‌شناسان به نظر آیند، و به عنوان سازه‌ای از نوع "سنخ‌های آرمانی" تصور شوند که محقق برای اینکه بتواند حداقل در افکار خویش؛ نظم و ترتیبی را درباره انبوهه بی‌نظم و بی‌ساختی از افراد کنشگر مستقل از یکدیگر که در واقعیت وجود دارند، ایجاد کند، از آنها استفاده می‌کند." (الیاس مقدمه LXV) همانگونه که اشاره شد الیاس معتقد است که این دوگانگی فرد و جامعه فقط با تصویری از انسان به عنوان موجودیتی "باز" و با قابلیت دگرگون‌شوندگی "که در ارتباط با سایر انسانها به "میزانی کم و بیش دارای استقلال و خودمختاری نسبی بوده اما هرگز به طور مطلق و کلی خودمختار نبوده، و عملاً نیز از آغاز زندگی متأثر از دیگر انسانها و نیازمند به آنها بوده و به طور کلی وابسته به انسانهای دیگر است" (الیاس مقدمه جلد اول LXVII) و در ارتباط با یکدیگر می‌زیند قابل حل خواهد بود. وی معتقد است که با استفاده از مفهوم پیکربندی؛ که ارتباطی بلاواسطه با همین مفهوم انسان باز و یا انسان وابسته به شبکه وابستگی‌های متقابل دارد؛ می‌توان معضل دوگانگی عامل و ساختار را حل کرد. زیرا همین شبکه نیازهای متقابل انسانها به یکدیگر و وابستگی متقابل آنهاست که "هسته اصلی همان چیزی ... که ما آنرا پیکربندی مینامیم" (الیاس همان ماخذ همان ص) را بوجود می‌آورد. و به نظر الیاس انسانها را فقط می‌توان در غالب همین "مجموعه‌های متکثر از پیکربندی‌ها مشاهده کرد" (الیاس مقدمه ص ۵۸) این پیکربندی‌ها چندویژگی دارند که مهمترین آن پویایی آنهاست. الیاس در نقد پارادایم "نظام" که به نظری "به شدت متأثر از انعطاف ناپذیری و غیرقابل تغییر بودن است" (الیاس ماخذ فوق ص LXVIII) پیکربندی‌ها را نیز موجودی پویا میدانند. اما این پیکربندی‌ها در موجودیت لحظه‌ای (مومنتان) آنها چیزی نیستند جز همان شبکه ارتباطات و مناسبات انسانهای وابسته به یکدیگری که زیست مشترکی دارند و با اعمال هدفمند خود و با اراده و نیت خود آنها رابه وجود می‌آورند. بنابراین هرگونه تغییر و دگرگونی در این اعمال و کنشها منجر به تغییر و دگرگونی در این شبکه‌ها می‌گردد.

اما نکته بسیار مهم دیگر اینست که محصول این فعالیت‌های هدفمند نهایتاً چیزی است که هیچکس آنرا منظور

<sup>1</sup> system

نظر نداشته و با اراده و هدف قبلی آنرا بوجود نیاورده است و تحول و دگرگونی این پدیده ها بدون آنکه مسیری غایت مدارانه<sup>1</sup> داشته باشد ویژگی ها خاص خود را دارد همانگونه که در تکوین دولت در جوامع غربی مبارزات گروه‌های رقیب برای دستیابی به انحصار قدرت نهایتاً به عمومی شدن قدرت و خروج قدرت از انحصار اشراف یا بورژوازی در این جوامع منجر می‌شود. الیاس برای توضیح بیشتر ماهیت وجودی این پیکربندی‌ها از استعاره رقصهای دسته جمعی استفاده میکند

" مفهوم پیکربندی را می‌توان به سادگی از طریق اشاره به رقصهای اجتماعی مجسم کرد. آنها عملاً ساده‌ترین مثالهای انتخابی برای تجسم آنچه که تحت عنوان یک پیکربندی ساخته شده توسط انسانها می‌شناسیم، می‌باشند. کافی است نگاهی به رقصهای مانند، مازورکا، به یک منوئت، پولونیز، تانگو و راک اندرول، بیاندازیم. سیمای یک پیکربندی پویا و متحرک از انسانهای وابسته به یکدیگر در زمان رقص، به ما کمک می‌کند تا بتوانیم، دولتها، شهرها، خانواده‌ها و هم‌چنین نظامهای کاپیتالیستی کمونیستی و یا فئودالی را به عنوان یک پیکربندی تصور کنیم. می‌توان از یک رقص به طور عام سخن گفت اما هیچکس نمی‌تواند رقصی را به عنوان هیئتی خارج از افراد و یا به عنوان یک انتزاع محض تصور کند. از یکسو یک رقص واحد می‌تواند قطعاً توسط افراد متفاوتی اجرا شود، اما بدون وجود یک مجموعه متکثر از افراد هماهنگ و وابسته به یکدیگر که با هم می‌رقصند؛ رقصی وجود نخواهد داشت. مشابه هر پیکربندی اجتماعی دیگر؛ پیکربندی یک رقص نیز؛ از افراد خاصی که آنرا اکنون و اینجا اجرا می‌کنند نسبتاً مستقل است؛ اما این امر هرگز به این معنا نیست که به طور کلی مستقل از افراد باشد.

از سوی دیگر کاملاً بی‌معنی خواهد بود اگر ادعا کنیم که رقصها هیئت‌های ذهنی هستند که براساس انتزاع از مشاهداتی که روی افراد واحد و جدا از یکدیگر انجام شده، شکل گرفته‌اند. همین امر برای هر پیکربندی دیگری صادق می‌کند" (الیاس مقدمه LXIX جلد اول).

### جمع بندی و نتیجه گیری

حال آنچه که مساله اساسی برای یک مطالعه جامعه‌شناختی با برد بلند می‌باشد به نظر الیاس شناخت "قانونمندی" دگرگونی و تحول همین پیکربندی‌هاست؛ که به طور همزمان و به عنوان ابعاد و جلوه‌های مختلف امری واحد؛ یعنی واقعیت اجتماعی؛ می‌بایست هم شبکه‌ها و ساختارهای پهن دامنه مانند "دولت"؛ و هم ویژگیهای احساسی عاطفی و یا روانشناختی افراد درگیر در این تحولات را در نظر بگیرد. چه این دو نه دو قطب مجزائی که با یکدیگر ارتباط دارند بلکه یک پیوستار واحدند که امکان تفکیک و مرزبندی بین آنها وجود ندارد. الیاس در اثر کلاسیک خود "در باب فرایند تمدن" به دنبال ارائه چنین مدلی از تحقیق و مطالعات درازمدت تاریخی اجتماعی است. و نمونه‌های آنرا در شکل‌گیری دولت در غرب از یکسو و تطور و دگرگونی در ساختار روحی-روانی افراد در سوی دیگر نشان میدهد و معتقد است که بدین ترتیب و با روشی که وی پیشنهاد میکند جامعه‌شناسی را از معضل لاینحل دوگانگی عامل - ساختار رها ساخته است. اما اینکه وی چقدر در این کار موفق بوده است؟ سوالی است که خود فرصت دیگری را طلب میکند.

<sup>1</sup> Teleological

## منابع

استونز راب ۱۳۸۵، متفکران بزرگ جامعه شناسی، ترجمه مهرداد میردامادی نشر مرکز چاپ چهارم  
بلومر هربرت ۱۳۸۸، بلومر و کنش متقابل نمادین نگاه اول، ترجمه و تالیف ح. تنهایی انتشارات بهمن برنا چاپ  
اول

بورديو پي ۱۳۸۱، نظريه کنش دلائل عملي و انتخاب عقلاني، ترجمه م. مردیها انتشارات نقش و نگار  
پارکر جان ۱۳۸۵، ساختار بندی (structuration)، ترجمه امیرعباس سعیدی پور انتشارات آشتیان چاپ دوم.  
ریتزر جرج ۱۳۷۹، نظریه های جامعه شناسی در دوران معاصر؛ ترجمه محسن ثلاثی چاپ چهارم انتشارات علمی  
گیدنز - آنتونی ۱۳۸۵: جامعه شناسی، ترجمه منوچهر صبوری نشر نی چاپ هفدهم  
کریستی پن شوپره؛ اولیویه فونتن ۱۳۸۵، واژگان بورديو، ترجمه مرتضی کتبی نشر نی چاپ اول

**Elias Norbert: uber den process der zivilisation, Soziogenetische und psychigenetische untersuchungen** Bd.1 wandlungen des Verhaltens in den weltlichen Oberschichten des Abendlandes.

Bd.2 Wandlungen der Gesellschaft .Entwurf zu einer Theorie der Zivilisation suhrkamp taschenbuch wissenschaft 7.auflage 1980

**G.Meštrović Stjepan 2005, ANTHONY GIDDENS** The last modernist

Routledge

Rundell john Encyclopedia of social theory Ed.by Ritzer sage Publication 2005

Sibeon Roger: Rethinking social theory Sage publication 2004

**Treibell Annete 2008, Die Soziologie von Norbert Elias.** verlag fur sozial wissenschaft

**Webe max r, wirtschaft und Gesellschaft Tuingen** 1922 paul Siebeck verlag